

غزل شماره ۲۵

- ۱ سکنه شد گل حمراو کشت بلبل مست
صلای سرخوشی امی صوفیان باده پرست
- ۲ اساس توبه که در محکمی چونک نمود
بین که جام زجاجی چه طرفه اش بسکت
- ۳ بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست
- ۴ از این رباط دودر چون ضرورت است رحیل
رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست
- ۵ مقام عیش میسر نمی شود بی رنج
بلی به حکم بلا بسته اند عهد است
- ۶ به هست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می باش
که نیستیست سرانجام هر کمال که هست
- ۷ سگوه آصفی و اسب باد و منق طیسر
به باد رفت و از او خواجه هیچ طرف نیست
- ۸ به بال و پر مروازره که تیر پرتابی
هو اگر فت زمانی ولی به خاک نشست
- ۹ زبان کلک تو حافظ چه سکر آن گوید
که گفته سخت می برند دست به دست

ترج غزل

معانی لغات غزل

گل حمرا: گل سرخ.

گلِ خَمری: گل سرخ مایل به سیاه، گل شرابی رنگ.

صلا: آواز دادن، با صدا خیردار کردن، بانگ برداشتن برای دعوت کردن – صلا مخفف الصلوة و ذکر بلند این کلمه، دعوت مردم به نماز است.

سرخوشی: سرور و شادی و باده نوشی.

صلای سرخوشی: دعوت به عیش و شادی و باده نوشی و مستی.

صوفیان باده پرست: صوفی های این الوقت، صوفی ها که در هر حال خوش می گذرانند.

اساس: پی، پایه، بنیاد، شالوده.

جام زجاجی: جام شیشه، پیاله بلورین.

طرفه: عجیب، شگفت آور، امر عجیب و نادر، نو و نادر.

استغنا: بی نیازی.

بارگاه استغنا: درگاه بی نیازی، کنایه از بارگاه ایزد متعال.

رباط: کاروانسرا.

رباطِ دو در: کاروانسرای دو در، کنایه از دنیا و در ورودی حیات و در خروجی مرگ.

ضرورت: ناگزیر، ناچار، به حکم اجبار.

رحیل: کوچ کردن، کنایه از مردن.

رواق: ایوان، پیشگاه.

طاق: سقف.

رواق و طاق معیشت: کنایه از خانه و اطاق و ایوان برای زندگی است.

عهد آلت: پیمانی که میان ذریه آدم و خدا در ازل بسته شد: «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمِ ٱلْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»

شکوه: هیبت، جاه و جلال.

آصف: آصف برخیا وزیر مقتدر حضرت سلیمان، وزیر.

اسبِ باد: اضافه تشبیهی که باد به اسب مانند شده و کنایه از مرکب باد حضرت سلیمان است که در اختیار آن حضرت بود.

منطقِ طیر: زبان پرندگان و کنایه از درک زبان پرندگان توسط حضرت سلیمان است.

خواجه: عنوان شخصیت های محترم، کنایه از حضرت سلیمان.

طرف بستن: بهره بردن.

تیر پرتابی: تیری که در مسابقه پرتاب می کنند، تیر دوررس.

کلیک: خامه.

تُحفه: هدیه وارمغان.



بیت اول

گل سرخ شرابی رنگ شکفته و بلبل مستِ نغمه سرایی شده است. ای صوفیان خوشگذران زمان شور و شادی و مستی فرا رسیده است.

بیت دوم

بنگر که چگونه توبه محکم و استواری که همانند سنگِ خارا سخت بود به وسیله جام شرابی شکسته شد.

بیت سوم

باده پیش آر که در پیشگاه قادر متعال شاه و گدا و مست و هشیار یکسانند.

بیت چهارم

چون به ناچار بایستی از این دار دنیا رفت، بنای سرپناه این زندگی موقت، بلند یا پست فرقی نمی کند.

بیت پنجم

با شادمانی زیستن بدون رنجش و آزار به آسانی فراهم نمی شود مگر نه اینکه در روز الست آدم (بلی) گفت و بلا را به جان خرید.

بیت ششم

خوش و بی خیال باش و در فکر بود و نبود مباش که پایان همه چیزها نیستی است.

بیت هفتم

هیبت و عظمت وزارت و تسلط بر باد و فهم زبان مرغان که سلیمان دارا بود همه به باد فنا رفت و او از آنها بهره یی نبرد.

بیت هشتم

اگر روزگار به تو بال و پری برای پرواز داد از جای خود به در مرو که مانند پیکان پُران لحظاتی در هوا اوج گرفته و عاقبت بر خاک خواهی افتاد.

بیت نهم

حافظ! زبان خامه تو چگونه از عهده شکرگزاری این نعمت برمی آید که سخنان تو را به ماند تحفه دست به دست می برند.



شرح ابیات غزل

وزن غزل: مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بحر غزل: مجتث مثنیٰ مخبون مقصور

سعدی:

چنان به روی تو آشفته ام به بوی تو مست که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست

عطار:

ندای غیب به جان تو می رسد پیوست که پای در نه و کوتاه کن ز دنیا دست

سلمان ساوجی:

دلی چو زلف تو سر تا به پای جمله شکست ز سر بر آمده در پا فتاده رفته ز دست

خواجو:

سحر به گوش صباحی کشان باده پرست خروش بلبله خوشتر ز بانگ بلبل مست

۱- شاعر با خلق مضامینی چند در این غزل علی الظاهر از بی وفایی دنیا و توصیه به بی اعتنا بودن به آن و شاد زیستن در فرجه کوتاه حیات دم می زند و در ابیات پایانی غزل با آوردن کلمه آصف و خواجه و مقایسه این شخص مورد نظر با وزیر قدرتمند حضرت سلیمان و خود سلیمان، از پایان کار نافرجام یک آصف و خواجه بی صحبت می کند که دارای جاه و مقام و قدرت و شخصیت بوده و همه را به یکباره از دست داده است.

۲- می دانیم امیر مبارزالدین برای فرزند و جانشین خود در ایام نوجوانی مرثی و معلمی به نام محمدبن علی خواجه قوام الدین صاحب عیار را برگزید به امید اینکه به هنگام سلطنت پسرش، کارهای وزارت او را هم به عهده گیرد. هر چند چنین شد و شاه شجاع در بادی امر صاحب عیار را به وزارت خود برگزید لیکن پس از چندی در اثر سوء ظن، به جرم خیانت او را به وضع فجیعی به قتل رسانیده و هر قطعه از بدنش را در کنار دروازه شهرهای مختلف آویزان کرد تا موجب عبرت ناظرین گردد. به نظر می رسد این غزل پس از قتل این وزیر مقتدر سروده شده و آوردن کلمه آصف و خواجه که از القاب صاحب عیار است و اشاره به حشمت سلیمانی این احتمال را تقویت می کند که منظور نظر حافظ ماجرای صاحب عیار است.

۳- هر چند جزئیات رویدادهای تاریخی را نمی توان از خلال نوشته های تاریخ کما هو حقه به دست آورد و در کلی گوئی های تاریخ ریزه کاریهای یک واقعه، دستگیر خواننده نمی شود، اما می توان با دقت در

مضمون بیت دوم این غزل، چنین استنباط کرد که بین شاه شجاع و صاحب عیار یک عهد و میثاق برقرار بوده تا اخبار محرمانه او به خارج درز نکرده و به گوش برادران و مدعیان سلطنت شاه که خود طالب حکومت بر شیراز بودند نرسد و چنین بر می آید که آخرالامر این وزیر، بی گناه یا با گناه جان بر سر این کار نهاده است. در اینجا حافظ از توبه شکنی صحبت می دارد اما تعبیر آن همان عهد شکنی است.

۴- شاعر در بیت پنجم مضمون لطیفی را در یک مصراع گنجانیده است. در آیه ۱۷۲ سوره اعراف چنانکه قبلاً نیز اشاره شده، آمده است: (... وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ...) و می دانیم که لفظ (بلی) در عربی به معنای (بلی) و آری است و به لحاظ تلفظ ظاهری آن (بلا) گفته می شود که جناس لفظی با کلمه بلا و مصیبت است. شاعر می گوید انسان از همان روز الست که بلی گفت بلا گفت! و در این دنیا همیشه دچار بلا و رنج و عذاب است و تعبیر باطنی این بیت مشعر بر آن است که وزارت و فرمانروایی چندان هم بی دردسر نیست و خطرات جانی هم در بر دارد و متعاقب آن در بیت هشتم نصیحت کرده می گوید: اگر به تو بال و پر داده شد، بیش از حد اعتدال بلند پروازی مکن تا همانند تیری که از کمان رها شده و عاقبت سرنگون به خاک فرو می افتد، بد عاقبت نباشی و مفاد ضمنی این نصیحت دلیل بر این است که احتمالاً صاحب عیار از اختیاراتی که شاه شجاع به او داده و به او اطمینان کرده بوده است دچار وسوسه و لغزش شده باشد و خدا دانا است.

شرح جلالی بر حافظ - دکتر عبدالحسین جلالیان